

# نوری سپید در آفریقای سیاه



سید محمد کاظم دانش

مسلمان بودند که از شکجه‌ها ، آزارها و توهینهای همشهریان خود بستوه آمدند و خانه و کاشانه، ثروت و دارایی - و ایاناً زن و فرزند را درمکه گذاشته ، برای - ظلمین خویش ، صحرای عربستان را پشت سر انداختند و از عرض دریای احمر گذشتند و اینک چند روزی بود که در کشور «حبشه» (اتیوپی کنونی) زندگی آرامی را می گذرانند .

این گروه مهاجر، در بدری، تهیاستی، ژنده پوشی

... اضطراب و دلهره ای بر کلبه‌ی مهاجران سایه افکند و شب تیره را بر آنان تاریکتر ساخت ، خبر وحشتناکی شنیده بودند که جان و مال ، هستی و دین آنان را پیش از پیش تهدید می کرد، تصور بازگشت به شکجه گاه برای آنان مصیبتی رنج آور بود، در حیرت بودند که چه کنند ؟ !

آنان حدود هشتاد نفر مرد و عده ای زن و کودک

به باد انتقاد گرفته، پدران ما را سفیه و نادان خواندند و مراسم ملی ما را خرافات نامیدند و بدین وسیله مثنی از بردگان و جوانان را گول زده، دودستگی عجیبی ایجاد کردند و چون ما خواستیم آنان را نصیحت کنیم و از این راه غلط را باز گردانیم، فرار کرده، به اینجا آمدند.

اکنون اشراف قریش از حضورتان تقاضا دارند امر فرمایید تا اینها تحویل ما داده شوند تا ما هم آنها را به مکه ببریم، زیرا اقوام و خویشان آنان وضع و نقاط ضعف آنها آگاهی بیشتری دارند.

حاضران که قبلاً هدایای خود را گرفته بودند، به علامت تأیید، سرها را جیباندند و گفتند: «آری پادشاه! حق با اینها است، چند نفر جوان ناپخته و خام به کشور ما آمده‌اند بهتر این است که ما اینها را تحویل خودشان بدهیم تا مسئولیتی متوجه ما نگردد هر طور خودشان خواستند با هم کار می‌آیند» نجاشی که گویی به تبانی آنان پی برده بود، گفت:

«این کار از جوانمردی دور است که عده‌ای بکشور من پناهنده شده‌اند و من بدون بررسی و پرسش آنان را به دشمنان شان تسلیم کنم.

سپس رو باطرافیان کرد و گفت: سراج آنها بفرستید، يك یا چند نفر از آنان بیاید اینجا تا من از نزدیک سخن آنان را بشنوم و سپس تصمیم بگیریم...»

سکوتی توأم با ترس و دلهره بر مجلس حکمفرما شد، فرستادگان قریش رنگ خود را باختند و کاملاً ناراحت به نظر می‌رسیدند.

مسلمانان مهاجر «جعفر بن ابیطالب» را که جوانی سخنور، موقع شناس و آشنا به تعالیم اسلام بود، برای حضور در این کفرانس و گفتگو بسا

... را تحمل می‌کردند تا در عقیده و آیین خویش استوار بمانند و جان خود را تا یافتن فرصت مناسب برای فعالیتهای گسترده تر حفظ نمایند. اما اکنون مانند آنان در اینجا هم به مخاطره افتاده است! زیرا قریش «عمر و عاص» سیاستمدار نیرنگباز و «عبدالله بن ابی ربیع» را به دیار «عنابه» امپراتور حبشه که او را «نجاشی» می‌خواندند فرستاده‌اند و خواستار تحویل مسلمانان شده‌اند، این دو نفر لولوچه‌ی درباریان و اطرافیان احساسی چرب کرده، هدایای نفیسی هم برای شخص نجاشی به ارمغان آورده بودند.

هنگامی که مجلس نجاشی تشکیل شد و امپراتور و وزیران و صاحب‌منصبان، هر کدام در جایگاه خویش قرار گرفتند، عمرو عاص و رفیق او نیز با تعیین وقت قبلی در میان استقبال گرم و احترام فراوان اهل مجلس وارد شدند و در حضور نجاشی، زمین را بوسیدند و روی میلهایی در نزدیکی وی نشستند.

پس از تقدیم هدایا و برگزاری تشریفات، نجاشی توجهی به آنان نکرد، و با زبان نگاه، آمادگی خود را برای گوش دادن به درخواست آنها اعلام کرد.

عمرو عاص با ابراز تملق هر چه تمامتر چنین گفت: «ما مردم مکه که افتخار مجاورت خانه‌ی کعبه و دوستی و امداد حضرت نجاشی را داریم، زندگی آرامی داشته‌ایم، اما مدتی است چند نفر جوان گمنام آرامش شهر ما را برهم زده‌اند.

آنان دین جدیدی آورده‌اند که نه با آیین باستانی ما سازگار است و نه بآیین شما که مسیحی هستید، حرفهای بی‌سابقه و نامعلومی زده‌اند، خدایان ما را

«نجاشی» برگزیدند .

خیر! (۱) .

— ما مردمی نادان بودیم بت پرست ، آدمکشی ، مردار خوری ، بی عفتی و بدرفتاری بین ما رواج داشت ، در اجتماع ما افسراد مقتدر ناتوانان را می خوردند! (۲) خداوند فردی از خود ما را که از نظر نسب و فضایل اخلاقی چون راستگویی ، امانت و پاکدامنی شناخته شده بود و سوابق درخشانی داشت برانگیخت .

او ما را به خداشناسی ، یکتا پرستی و ترک پرستش خرافات و موهوماتی که در شهر ما رایج بود دعوت کرد و ما را به راستی ، درستی ، امانت داری ، نوع دوستی و خوش رفتاری با همسایه و احترام به جان و مال و آبروی دیگران فرمان داد و از بی عفتی ، دروغ گویی خوردن مال یتیم ، تهمت ناروا و ... نهی کرد ، به ما دستور داد جز خدا را نپرستیم ، نماز بخوانیم ، روزه بگیریم و زکات بپردازیم و ...

ما به راستگویی او پی بردیم و به او معتقد شدیم و ایمان آوردیم و در صدد پیروی از دستورهای او برآمدیم . اما قوم ما به ما حمله کردند و ما را شکنجه و آزار دادند .

آنان می خواستند تا ما نیز بت پرستیم و از هیچ کاری پروا نکنیم ، ما پس از تحمل رنجها ، ستمها و محرومیت هایی ، کشور ما را انتخاب نموده ، به اینجا پناهنده شدیم تا در این مملکت آزادی مذهب داشته باشیم و امیدواریم در اینجا کسی به ما ستم نکند .

پیغمبران مطالبی از طرف خدا برایتان آورده

وقتی این جوان روشنفکر وارد مجلس شده همه سلام کرد و بدون اینکه خم شود ، یا زمین را ببوسد در جایی که برایش معین شده بود نشست .

عمر و عاص خواست از این فرصت استفاده کند و احساسات امپراتور را بر ضد او بشوراند ، از این رو لحن حق به جانبی ؛ به خود گرفت و گفت :

« پادشاه ملاحظه فرمودند که اینها افراد گستاخ و بی ادبی هستند و احترام شایسته را رعایت نمی کنند ؟ »

جعفر روبرو به نجاشی کرد و گفت :

« دین ما اجازه نمی دهد جز برای خدا سجده کنیم « پرستش » مخصوص خدای یگانه است ، مطمئن باشید که هیچگونه سوء نیتی در بین نبوده است . »

— مهم نیست اما باید ببینیم شما در پاسخ این دو نفر که به تعقیب شما آمده اند چه می گوئی ؟ و این دین جدید که نه دین همشریانت است و نه آیین ما ، چیست ؟

— خوب است نخست پادشاه از ایشان پرسد « آیا ما آزاد بوده ایم یا برده ؟ » .

عمر و عاص گفت :

— اینان ملتی آزاد و محترم بودند .

جعفر گفت :

— پس پرسید آیا به دنبال خونی یا بدهکاری ، در تعقیب ما آمده اند ؟

عمر و عاص گفت :

(۱) قاموس الرجال ج ۲ ص ۳۷۱

(۲) آری و این است قانون جنگل عینهود در قرن بیستم !

است ؟

آری !

- چیزی از آنها همراهت هست ؟

- بلی !

- پس بخوان !

جعفر باطنین گرم و لحن نافذی، تلاوت برخی از آیات سوره «مریم» را آغاز کرد زیرا قرآن مجید در این سوره پیرامون پاکدامنی مریم و رابطه‌ای که با خدا داشته است سخن گفته و تهمت و افتزایی را که یهود به او زده‌اند رد نموده است. آوای روح افزای آیات قرآن در آن کساح می‌پیچید و بر جان شنوندگان می‌نشست :

«... مریم (نوزاد) را در آغوش گرفت و او را به سوی قوم خود برد. مردم به وی گفتند: مریم! کارناپسندی از تو سرزده است و سخن تازه وی... سابقه‌ای می‌گویی (زاییدن بدون تماس با مرد). تو، خواهر هارون! پدرت مرد زشتی نبود و مادرت راه بی عفتی نبوید! مریم! اشار، به نوزاد نمود (که از خودش پیرسید!) گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگویم!؟»

**در این هنگام نوزاد (پرده از سیمای حقیقت برداشت و) چنین گفت :**

**من بنده خدا هستم ، او کتاب آسمانی (انجیل) به من خواهد داد و مرا به نبوت و پیغمبری خواهد گزید و هر جا که باشم ، مبارک خواهد ساخت و به نماز و زکات توصیه خواهد کرد که تا زنده هستم انجام دهم .**

(۱) سوره مریم : ۲۷-۳۲

مکتب اسلام

توفیق خوش رفتاری به مادر، به من کرامت فرموده و مرا فرد قلدر و بدبختی نساخته است .

**دروود برهن ! روزی که متولد شدم و روزی که بمیرم و روزی که دیگر بار زنده گردم ... « (۱)**

هنگامی که جعفر این آیات را می‌خواند، بی‌اختیار اشک از دیدگان نجاشی و اسقفهایی که در آن مجلس بودند جاری می‌شد و برگونه‌هایشان می‌غلغلتید !  
نجاشی گفت :

**- این مطالب با سخنان حضرت مسیح (ع) از يك منبع نور روشنی گرفته‌اند و من اینان را به دشمنان تسلیم نخواهم کرد .**  
این جمله را چنان با قاطعیت ادا کرد که نه آن دونفر و نه حاشیه‌نشینان مجلس، که قبلاً با دریافت هدایا «تسلیم» شده بودند، جرأت سخن گفتن و تجدید خواهش و التماس را نیافتند .  
ناچار نگاه یأس آمیزی به یکدیگر انداخته، بدون هیچگونه مقاومت ، مجدداً زمین را بوسیدند و از حضور نجاشی بیرون رفتند .

جعفر هم با چهره‌ای پیروزمند از جا برخاست و به یاران پیوست مهاجران او را تشویق کردند و این موفقیت را به وی تبریک گفتند .  
اما جریان در اینجا خاتمه نیافت زیرا عمرو عاص و رفیقش باردیگر به مشورت پرداختند تصمیم گرفتند نیرنگ دیگری بکار برند و مسلمانان را غافلگیر کنند ...

(ادامه دارد)